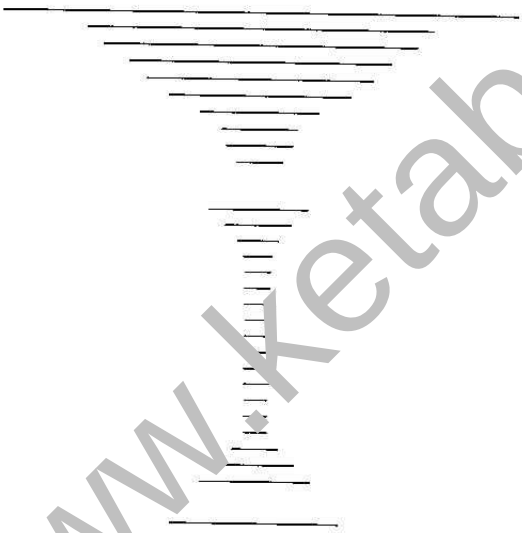


مصیبت‌نامه شهدای کربلا

(به گویش کردی)

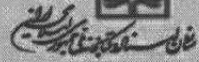


سراینده

اکبرخان کرمی قمشه‌ای

به کوشش

زینب کرمی پور



	سروشنامه
غزلان و نغمه پدیدآور	
مشخصات نشر	
مشخصات ظاهری	
شابک	
۲۰۰۰ سال ۳-۳-98524-600-978 :	
فیبا	وضعیت
گرمی	پایه دانش
کتابخانه	دسترس است
حسین بن علی (ع) امام سوم، ۴ - ۶۹۱ -- شعر	موضوع
Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 -- Poetry	موضوع
واقعۀ کربلا ۶۱۰ق -- شعر	موضوع
Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Poetry	موضوع
عاشر ا -- شعر	موضوع
Tenth of Muharram -- Poet	موضوع
ش کردی -- قرن ۱۳	موضوع
Kurdish poetry -- 13 th century	موضوع
شعر مکتوب -- قرن ۱۳	موضوع
Religious poetry, Kurdish -- 20 th century	موضوع
کتابخانه افزوده	
۱۳۹۶ / ۵۴۲۴۴ / PI	ردیف پی‌کی گره
۱۳۸۷/۲۱	ردیف بندی دیجیتال
۶۸۸۶۶۸	شماره کتابشناسی ملی



• 9.13000V93_VV9219.1

مصیبت نامه شهدای کربلا

سراینده: اکبرخان کرمی قمشه‌ای

بہ کوشش: زینب کرمی پور

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰

شاکی: ۹۷۸۶۰۰۹۶۵۲۴۳۳

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیش درآمد
۳۱	آغاز سخن؛ جانشینی یزید و بیعت خواستن از امام حسین(ع)، تا شهادت مسلم بن عقیل
۷۱	حکایت واقعه پسران مسلم بن عقیل
۸۹	حکایات، انبیای مرسل در زمین کربلا پیش از تولد حضرت سید الشهدا(ع)
۹۷	رفتن حضرت سیدالشهدا(ع) از مکه به سوی کربلا
۱۳۲	در بیان شهادت خیر بن زید، یاحی و بعضی از یاوران
۱۴۳	رفتن زهیر بن عثمان، میدان و شهادت او
۱۴۹	در بیان شهادت وهب بن خالد، حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجه
۱۶۷	در بیان شهادت عابس بن اسب، شیب، ساکری و شاذب بن عبدالله
۱۷۱	به میدان رفتن چند نفر از اصحاب و لام، ام زین العابدین(ع)
۱۷۶	در بیان شهادت اولاد عقیل و اولاد بنی عتیار
۱۷۹	در بیان شهادت قاسم بن حسن(ع)
۱۹۱	در بیان شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع)
۲۰۲	در بیان شهادت حضرت علی اکبر(ع)
۲۱۶	در بیان شهادت حضرت سیدالشهدا(ع)
۲۱۹	حکایت گریستن یعقوب(ع) برای یوسف(ع)
۲۲۲	در بیان کاغذ نوشتن فاطمه صغری از مدینه به کربلا
۲۲۵	رجز خوانی حضرت سیدالشهدا(ع)
۲۲۸	حکایت طی الأرض امام حسین(ع) در نجات سلطان قیس
۲۴۲	در بیان قصد شمر ملعون برای جدا کردن سر امام حسین(ع)
۲۴۵	آمدن ذوالجناح به خیمه برای بردن شهربانو همسر امام حسین(ع)
۲۵۵	فرستادن سرهای شهیدان و اسیران به فرمان ابن زیاد به سوی شام

پیش در آمد

رویداد عاشورا، به تاریخ از بزرگترین و به یاد ماندنی ترین رویدادهای تاریخ جهان است. از این رو همانند هر رویداد بزرگ تاریخی، بر مهمترین جنبه های زندگی از جمله ادبیات و هنر تأثیر آفریننده ای بر جای می نهد. در این میان، البته بهره جامعه مسلمان و به ویژه شیعیان بسیار بیشتر است. زیرا به طور طبیعی، دیگر جنبه های زندگی آنان نیز به گونه ای با گذشته تاریخ صدر اسلام گره خورده و همواره دستاوردهای تأثیر پذیری از آن نیز بر چگونگی زندگی فکری و اجتماعی آنان آشکار بوده است.

در مسأله چگونگی برخورد هنری با رویدادهای تاریخی بزرگ، آنچه از بیشترین اهمیت برخوردار است این است که هدف از برخورد هنری با رویداد تاریخی که در دل تاریخ، عین حقیقت و واقعیت بوده است، برای ما روشن باشد و از سوی دیگر، حقیقت تاریخی آن رویداد نیز یکسره فدای دیدگاه هنرمندانه و جذابیت های خیالی ناشی از برخورد هنری، نگردد. شناخت مرزهای این دو، یعنی مرز نگاه هنری و هدف های آن، و مرز حقیقت و واقعیت تاریخی، از جمله شناخت های درست و سودمندی است که هر جامعه ای برای رشد فکری و بالیدن روزافزون آن در تمامی

لایه‌های زندگی اجتماعی، به شدت به آن نیاز دارد و اگر میان این دو، آمیختگی و نابه‌هنجاری به وجود آید، پیامدهای بسیار هولناکی را در بر خواهد داشت که تأثیر ناگوار آن را به سادگی نمی‌توان از چهره‌ی جامعه‌ی زدود و این آمیختگی و نابه‌هنجاری مایه‌ی گمراهی ذهن و اندیشه در فهم و دریافت درست ماجرای هنر و ماجرای حقیقت تاریخی خواهد شد. تاریخ هر ملتی، خواه ناخواه، شناسنامه‌ی آن ملت است و بی‌تردید ر تأثیرهای طبیعی آن نیز بر زندگی اجتماعی خود، نمی‌توانند برکنار بمانند. در این میان، بهر کشورهای مسلمان از دو جنبه‌ی تاریخ ملی و دینی به اندازه‌ی دیگر کشورهای مدن جهان است که سرزمین‌های آنها نیز در درازنای تاریخ، همواره دستخوش دگرگونی‌ها و رویدادهای ناشی از این هر دو بوده است. بنابراین، اندیشه‌ی سهل‌گیرانه و پایبندی به احساسات نابخردانه‌ی ملی‌گرایی و چشم‌پوشی از تاریخ مذهبی که قرن‌ها یک ملت را درگیر خود ساخته است، پیداست که تا چه اندازه از حقیقت‌بینی و اندیشه‌ورزی درست و دانش‌رانه به دور است. بر این اساس، اگرچه ملت ما ایرانی است، اما از سوی دیگر هریتی دینی نیز دارد که قرن‌هاست از سوی مردم این آب و خاک با جان و دل پذیرفته شده است و باریشه داشتن در ژرفای هستی و باورهای این مردم، همواره تأثیر آشکار خود را بر همه‌ی جنبه‌های زندگی آنان بر جای نهاده است و خواهد نهاد. بدیهی است که از میان همه‌ی رویدادهای تاریخی، این جنبه از هویت ایرانی ما، یعنی بخش تاریخی مذهبی ما، رویداد بزرگ عاشورا بیشترین بهره را دارد و بیشترین تأثیر را نیز از خود بر جای نهاده است. اما در باره‌ی چگونگی نگاه هنرمندانه به این رخداد تاریخی بزرگ و باشکوه، متأسفانه آن گونه که بایسته و شایسته است، مرزهای شناخت گونه‌ی نگاه هنری و حقیقت تاریخی آن در آثار هنرمندان دلسوز ما به درستی رعایت نشده و با وجود این که رویداد عاشورا از نظر تاریخی، یکی از رویدادهایی است که بیشترین سندهای معتبر تاریخی از آن در دست است، لیکن به دلیل این سهل‌گیری، حقیقت تاریخی

آن تا اندازه بسیاری، قربانی این نوع نگاه هنرمندانه و داستان‌سرایی‌هایی شده است که بنیان آنها بر خیال بوده و هدف‌های والا و برتر این حماسه راستین بشری را زیر پوشش فرونشاندن احساسات هنرمندانه و آبی بر آتش هیجان‌های زودگذر ریختن، از چشم عاقله مردم پنهان نگاه داشته است.

بی‌تردید رویداد عاشورا یک رویداد حماسی است و شخصیت امام حسین(ع) و دیگر یاران ایشان نیز شخصیت‌های حماسی هستند و اگر بنا باشد در گستره هنر به این شخصیت‌های بزرگ و باشکوه نگاه کنیم، چنانچه شناخت بایسته و شایسته‌ای از چگونگی این نگاه نداشته باشیم، بی‌گمان ماجرای تلخ آلوده شدن این حماسه حقیقی بشری به داستان‌سرایی‌های بی‌پایه و اساسی که با روح تاریخی آن نه تنها سازگاری ندارد، بلکه به نفع نیست، ناسازوار است، تکرار خواهد شد و جامعه از دستاوردهای خجسته و فرسوده آن ای پاک آن آزادمردان بی‌بهره خواهد ماند. بنابراین، اگر هنرمند در برخورد با حسین - حماسه راستین باشکوهی - خواه ناخواه - دچار نابه‌هنجاری و اشتباهی می‌شود، نگاه انتقادی باید پای به میدان بگذارد و تکلیف نگاه هنر و مرزهای هنر را از حقیقت و آنچه بعین در دل تاریخ روی داده است، روشن سازد تا هدف‌های والا و ارجمندی که خوره‌های بسیار برای آنها ریخته شده، از ذهن و اندیشه عموم مردم پنهان نباشد و مسیر تاریخی و یافت‌های ارزشمند راستین هنری نیز به خوبی باز بماند. بدیهی است که ارزش چنین دیدگاه نقادانه‌ای در روزگار کنونی ما بیش از پیش است، زیرا با وجود همه پیشرفت‌های مظهری گسترده دانش‌های تجربی و نیز قلمرو اندیشه‌های فلسفی، باز هم بیننده ماجراهای تلخ و گزنده خون و خون‌ریزی‌هایی به سبک و روش یزیدیان هستیم. در این گیر و دار، اگر حقیقت عاشورا پنهان بماند، بزرگترین ستمی را که می‌توان تصور کرد در حق ملت خویش روا داشته‌ایم، زیرا قدرت‌های فاسد و پلید جهان که سر دسته آنها، رژیم تجاوزگر و جنگ‌افروز صهیونیستی است، با تمام سرمایه و توان خویش بر آن

شده‌اند تا حقیقت اسلام را بازگونه سازند و بیش از همه، جریان امامت و عاشورا را هدف قرار داده‌اند. در چنین شرایطی، گروهی از نادان‌ها و ماجراجویانی که اندکی از تربیت و شرافت انسانی نیز بهره‌ای نبرده‌اند - تا چه رسد به تربیت اسلامی - از سوی همین قدرت‌های فاسد و پلید، نیرومند می‌شوند و با دریافت کمک‌های مالی گزاف و سلاطین و نظامی پیشرفته، به فتوای چندی از شیوخ و مفتیان مفت‌خواری که شکم پرورده همین سردمداران خبیث دنیای استثمار و صهیونیسم هستند، دست به زشت‌ترین کارهایی می‌زنند که حتی شنیدن آن‌ها نیز مایه ننگ انسان و انسانیت است. بنابراین، هیچ نرمنده دانشوری پوشیده نیست که ترس قدرت‌های فاسد و پلید جهانی، به ویژه صهیونیسم، اسلام و در رأس آن تشیع، باعث شده است تا ایشان برای نابودی اسلام را آموزهای آن، از راه دست به دامن شدن گروه نادان و نافهمی که با کج‌فهمی و نادانی شرعی، تفسیر به رأی را که به موجب گفتار خود پیامبر بزرگ اسلام نیز ناروا و نابخشودنی است، سر لوحه کار خویش قرار داده‌اند، آتش در میان سرزمین‌های اسلامی بزنند و با بدنامی جامعه اسلام در چشم جهانیان، از درون نیز اسلام را به تباهی و نابودی بکشانند و ریشه آن را به خیال خام خویش بخشکانند. در این میان، دومین ارتش کارآمد و امیدبخش این خست‌های دور از شرافت انسانی، آن دسته از کسانی هستند که جهان‌بینی‌شان از مکتب یینی فراتر نمی‌رود و بی آن که دشواری جستجوی حقیقت را بر خود هموار کنند، حقیقت اسلام را بر اساس سیره پیامبر(ص) و اهل بیتش بشناسند، با ساده‌اندیشی و بی‌پروایی که خوی راستین هر ناخرمدند بیگانه با جستجوی دانشورانه حقیقت است، به داوری بر می‌خیزند و این گروه آشوبگر نادان را که امروز در کشورهای همسایه، با ناجوانمردی و درندگی بی‌مانندی، سرگرم جنایت به نام جهاد اسلامی هستند، نماینده بی‌چون چرای اسلام می‌خوانند و بر آنند که اسلام همین بوده است و بس؛ آئینی که گفتمانی جز زور و درندگی و شمشیر نداشته و ندارد، در حالی که فریفتگی

این گروه به گوهرفشانی‌هایی از این دست، هرگز به ایشان اجازه نمی‌دهد تا دین را با خواندن و جستجوی خردورزانه دریابند و آن گاه بر جایگاه داوری بنشینند. بنابراین، در روزگار کنونی، به شناختن و شناساندن هر چه تمام‌تر روح راستین رویدادی همچون عاشورا بیش از پیش نیاز است و باید برای این کار با تمام نیرو، از دل و جان کوشید. با این دیدگاه، بایسته است تا پیش از شناساندن منظومه مصیبت‌نامه شهدای کربلا، نذری به چند و چون حقیقت این رویداد بی‌مانند تاریخی داشته باشیم و از این رو، بفرستد بهره شایسته‌ای از این گستره به یادماندنی تاریخ ببریم.

« معاویه در بهار سال شصتم هجری در هشتاد سالگی درگذشت و او را در دمشق، در موضعی به نام باب‌الجاییه و باب‌الصغیر به خاک سپردند... هنگامی که معاویه مُرد، یزید در مدینه به سر می‌برد. ضحاک بن قیس داروغه شام که کارها را در دست داشت، او را از مَرثِ پدرش آگاه کرد... مهمترین کاری که یزید پس از تصدی خلافت باید می‌کرد این بر سر نه‌خاله خرد را از جانب مخالفانی که بیعت او را نپذیرفته بودند و در دیده مردم ارزش داشتند، آسوده کند. در این هنگام، سه تن از بزرگ‌زادگان قریش در چنین حالی به سر می‌بردند: عبدالله پسر عمر، عبدالله پسر زبیر و حسین بن علی(ع). عبدالله بن عمر مرد جنبش نبود. سرزبیر دلیری و تدبیر داشت و سودای خلافت در سر می‌پخت، اما چه از چهار حادگی و چه از نظر روش اجتماعی نمی‌توانست طرفداران فراوانی داشته باشد. تنها کسی که یزید از او می‌ترسید، حسین بن علی(ع) بود که در مدینه می‌زیست. حسین(ع) پسر زحر پیغمبر، فرزند علی بن ابی طالب(ع)، مهتر هاشمیان، آراسته به علم و تقوا و در دیده مردم پر ارج بود. یزید می‌دانست عراقیان شخصیتی چنین برجسته را رها نخواهند کرد و سرانجام گرد او را خواهند گرفت. بدین سبب به عامل مدینه ولید بن عتبّه نوشت، حسین را رها نکند تا از وی بیعت بگیرد و اگر بیعت او را نپذیرد سرش را به شام بفرستد. والی مدینه از مشاور خود مروان بن حکم پرسید تکلیف چیست؟ مروان

گفت، پیش از آن که مردم از مرگ معاویه آگاه شوند، باید پسر زبیر و حسین بن علی را بخوانی و از آنان بیعت بگیری و اگر نپذیرفتند آنان را بکشی، اما از جانب عبدالله فرزند عمر نگران مباش.

ولید عبدالله بن عمر و حسین بن علی (ع) را طلبید. پسر زبیر پنهان شد و شبانه از بیراهه بمسار مکه گردید... حسین بن علی (ع)... اما مانند پسر زبیر پنهانی نرفت، بلکه در پیش چشم مردم و از راه معمولی عازم سفر شد. با رسیدن حسین (ع) و پسر زبیر به مکه، این شبهه به پایگاهی علیه یزید تبدیل شد.

تنها ایالتی که سراسر را گران داشت، عراق بود. معاویه در مدت بیست سال حکومت، با مردم این سرزمین با حبیر و حیل رفتار کرد. بزرگان عراق را گاه با تهدید و کشتن و گاه با ریشخند و مسخره و گاه با بخشش و مهربانی آرام می‌داشت. سیاست خشن زیاد در کوفه و سره، چشم مردم عادی را ترساند و نتیجه آن شد که در سراسر آن بیست سال، عراق در خوارش به سر برد. چون خبر مرگ معاویه به این ایالت رسید، از یک سو سوجدویان داشتند و بستی که در انتظار آن بودند، به دست آمده است و از نو باید بکوشند تا مرکز قدرت از دمشق به کوفه منتقل شود، و از سوی دیگر آنان که غم دین داشتند، موقع را مناسب دیدند تا اگر بتوانند بدعت‌های چندین ساله را بزدایند.

می‌توان گفت هنگام مرگ معاویه، افکار عمومی عراق از هر جهت بر ضد خاندان ابوسفیان بود و اکثریت قریب به اتفاق آن مردم، یک‌زبان می‌گفتند: یزید شایستگی خلافت مسلمانان را ندارد. اما آیا همه درد دین داشتند و یزید را نمی‌خواستند، چون پرهیزگار نبود؟ بدین پرسش پاسخ قطعی نمی‌توان داد. مسلماً هنوز گروهی از یاران پیغمبر یا فرزندان مهاجر و انصار در این سرزمین زندگی می‌کردند که با فقه اسلام و سنت رسول آشنا و بدان پایبند بودند و از این که

می‌دیدند حکومت‌ها حتی ظاهر مسلمانی را رعایت نمی‌کنند، رنج می‌بردند. اما دیگران چطور؟ آنان یزید را نمی‌خواستند، اما نه برای آن که یزید، ظاهر مسلمانی را رعایت نمی‌کرد. یزید را نمی‌خواستند بدان دلیل که پدر او را نمی‌خواستند... معاویه و یزید را نمی‌خواستند، چون مهتری شام و کهری عراق را تحمل نمی‌کردند. حال که معاویه مرده، باید دماغ شامیان به خاک مالیده شود و پایگاه حکومت که بیست سال است از عراق به شام منتقل شده، به مرکز اصلی خود برگردد.

این سیاست‌پیشگان سودجو، چه کسی را باید برابر یزید تقویت کنند؟ از پسر زیر چندان کاری ساخته نیست. مردی دلیر است، اما چندان موقعیت اجتماعی ندارد... فرزند علی (ع) سیر (ع) که تقوی و بزرگواری، سخاوت، شجاعت، و بالاخره همه خوبی‌های انسانی را دارد، کسی است که می‌تواند آرزوی هر دو گروه دین‌خواه و سیاست‌پیشه را برآورد. او با یزید بیعت نکرده و بدین جهت مسئولیتی برابر وی ندارد. به عنوان اعتراض بر خلافت یزید از مدینه به مکه رفته است. پس باید او را به عراق خواند.

در کوفه، جلسه‌ها تشکیل و انجمن‌ها برپا شدند. سخنرانی‌های آتشین ایراد گردید. بر غربت اسلام و مردن سنت و زنده شدن بدعت، فغان کردند و اشک‌ها ریختند و از ستم معاویه بر شیعیان علی (ع) شکوه‌ها نمودند. گویا نخستین انجمن در خانه سلیمان بن صرَد از تیره خزاعه برپا شد.

سلیمان چون همشهریان خود را می‌شناخت و سست عهدی آنان را می‌دانست به آنان گفت: اگر این توانایی را در خود می‌بینید که حسین را یاری کنید او را بخوانید و گرنه بیهوده او را از خانه خدا آواره مسازید. حاضران همگی گفتند: ما تا پای جان در کنار حسین خواهیم ایستاد و از یزید اطاعت نخواهیم کرد. سرانجام نامه‌هایی برای

حسین فرستاده شد. نویسندگان ضمن دریغ خوردن بر دگرگونی آئین اسلام و احکام شریعت، نوشته بودند: ما یزید را به خلافت نمی‌پذیریم و تنها تو را امام خود می‌دانیم. نعمان بن بشیر را که از سوی یزید، حاکم کوفه است، به رسمیت نمی‌شناسیم و در نماز او حاضر نمی‌شویم. در کوفه صد هزار مرد شمشیرزن برای یاری تو آماده است. اگر دعوت آنان را نپذیری و به حمایت دین برنخیزی، نزد خدا مسزول خراهی بود.^۱

وصف چنین مردان سودجو و هزار رنگی، از امام علی (ع) بسیار شنیدنی است. ایشان در خطبه^{۱۲} نهی البلاغه در این خصوص، می‌فرمایند:

«خوی شما پست است و ایمان تا بس خوش شکست. دورویی‌تان شعار است و آبتان تلخ و ناگوار. آن که میان شما به سر برد به کفر دامنش گرفتار، و آن که شما را ترک گوید مشمول آمرزش پروردگار. گویی مسجد شما چون آتش است، به امر خدا زیر و زبر آن در عذاب است و هر که در آن است، غرقه در آب.»

«شگفتا، بخدا که هماهنگی این مردم در باطل خویش و راستی شما در حق خود، دل را می‌میراند و اندوه را تازه می‌گرداند. زشت بادید و از اندوه برون نیایم که آماج تیر بلائید. بر شما غارت می‌برند و نتگی ندارید. با شما پیکار می‌کنند و به جنگی دست نمی‌کشاید. خدا را نافرمانی می‌کنند و خشنودی می‌نمایید. اگر در تابستان شما را بخوانم، گوید هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گوید سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود. شما که از گرما و سرما چنین می‌گریزید، با شمشیر آخته کجا می‌ستیزید؟! ای نه مردان به صورت مرد، ای کم‌خردان ناز پرورد. کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که بخدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایتان بمیراناد که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالا مال خشم شما مردم دون، که پیاپی جرعه اندوه به کامم می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانم، کار را به هم در می‌آمیزید.»

۱. این بخش‌ها به گونه خلاصه، برگرفته از کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، نوشته دکتر سید جعفر شهیدی است؛ صص ۱۷۹-۱۸۴.